

بخش هفتم



خبیص و دشت لوت در دوره اسلامی

در هجوم اعراب به کرمان و سیستان و تسخیر بیابانهای داخلی، جنگ وجدال زیادی روی نداد. بسال ۲۴ هجری زمان خلافت عمر بعد از فتح فارس مسلمین به دنبال یزدگرد به کرمان آمدند و مجاشع مسعود سلمی سیرجان را فتح کرد. عبدالله بن عامر به کرمان آمد و مجاشع را با هزار سوار در گواشیر نهاد و خود بخيال خراسان به بم درآمد و از بم از طریق بیابان لوت به خراسان رفت و ربیع ابن زیاد را بفتح سیستان فرستاد. این وقایع در حدود سال ۳۲ هجری روی داده و خبیص توسط سردار عرب عبدالله بن عامر کریر فتح شده است. بم و خبیص در آن زمان دو محل سرراه برای ارتباط با سیستان و خراسان بوده اند. از طریق بم ناحیه نرماشیر و جنوب کرمان که در آن زمان مکران نام داشته گشوده شد. بلعمی از شهرهای معروف مکران و خواش و شهر زمین را یاد کرده است. ظهور اعراب و تاخت و تاز آنها در بیابانهای کرمان تفاوتی در زندگی شهر دورافتاده خبیص حاصل نکرد و زندگی مردم بهمان سبک سابق بود. اعراب بنام اسلام به شهرها می رسیدند و بیشتر شهرها بدون پایداری تسلیم می گشتند. مسلمانی چندان رونق نداشت اگر لیبکی گفته می شد و جزیه ای پرداخت می گشت کسی را با کسی کاری نبود.

تنها برخورد جنگی بین سپاهیان اسلام و مردم بومی کرمان مداخله اقوام کوهستانی جنوب است. بلعمی گوید مردم کرمان از قوم کوهستانی جنوب که بفارسی کوفج گویند یاری خواستند و از ایشان خلقی بسیار آمدند و حرب کردند و مسلمین آنها را بشکستند و از آنها بسیار گشتند، اما در فتوح البلدان آمده که ربیع بن زیاد شهر بم را بصلح گشود و سپس مردم آن دیار پیمان شکستند و

شوریدند و مجاشع بن مسعود آنجا را از نو بگشود و پس از آن جیرفت را نیز فتح کرد و بعد به قفص رفت، مجاشع با ایشان نبرد کرد و شکست در سپاهیان انداخت .

در همان زمان بیابانهای جنوبی لوت ناامن بود و چون رفت و آمد زیادی بین کرمان و خراسان از طریق خبیص و کرمان و سیستان از راه فهرج برقرار شده بود لاجرم کوه نشینان جنوبی نیز به بیابانها افتاده و قوافل را تاراج میکردند چنانچه در زمان خلافت حضرت علی قافله عبدالرحمن که بسوی سیستان میرفت گرفتار کوفجان گردید و مایملک خود را از دست داد ولی مهلب جوان ۲۰ ساله که از پس قافله می آمد و از مایملک خبر یافت، با حيله و تدبیر بر کوفجان تاخت و اموال را باز گرفت (۱).

زمانی که اختلاف و جدائی بین مسلمین پیدا شد و خوارج و ازارقه قیام کردند ایالت کرمان و مکران دور از دربار خلافت پناهگاه مناسبی برای آنها گردید. مهلب سابق الذکر از طرف حجاج مأمور دفع شرشده و در جنگی سخت مهلب پنجهزار نفر از طایفه ازارقه بکشت و بقیه در اطراف دشت لوت و بلوچستان پراکنده شدند گویند طوایف عبداللهی و سابقی وزین الدینی و کبول که بلوچ هستند از بقای ارزاقه می باشند (۲).

تاسنه یکصد هجری هنوز نواحی کرمان در انقیاد کامل در بار خلافت در نیامده بود. شماره مسلمانان در آنجاها کم و مجوسان زیاد بودند. حکومت و امارت با مجوسان بود و جزیه داده نمی شد و آتشکده ها پابرجا بودند. غسان و الی کرمان در مسلمان نمودن منطقه سعی بلیغ نموده و حکمرانان مجوس را از شهرها و دهات بیرون راند و مساجد بسیار بساخت، شاید تغییر نام قدیمی خبیص از آن زمان باشد که بواسطه رواج مسلمانی در آن، خبیص را بلده الصالحین لقب داده اند از نام ماقبل اسلام این شهر خبری بدست نیست و خبیص که به عربی حلوائی خرما است شاید به علت خوبی غذای محلی اسم شهر شده باشد. یاقوت نقل از حمزه اصفهانی گوید اسم اصلی خبیص هبیج است که مفهوم درست آن روشن نیست. تا زمانی که مقر ایالت کرمان سیرجان بود، خبیص و راههای مجاور آن اعتباری نداشتند. شهری در حاشیه لوت بدون منابع اقتصادی فراوان مورد توجه نیست و یکی از مراحل راه بیابان مکران و جیرفت و بم به سوی خراسان بوده است

بطوریکه جغرافی نویسان سده سوم هجری هیچکدام نامی از خبیص نبرده‌اند و تنها ابن فقیه همدانی در کتاب البلدان اسم خبیص را آورده و گوید: در کرمان شهریست بنام خبیص که در آن وقتی خارج شهر باران می‌آید در حصار شهر بارانی دیده نمی‌شود و اگر کسی باران خواهد باید دست خود را از حصار بیرون نماید. این نکته می‌رساند که در آن زمان شهر خبیص در حاشیه لوت گمنام و ناشناخته بوده است.

تا زمانی که در اطراف دشت لوت حکومت‌های مستقل محلی پیدا نشدند و امرائی در تکاپوی کشور گشائی نیفتادند از زندگی مردم در حاشیه غربی لوت خبری نیست. از قرائن و اوضاع و احوال چنین می‌آید که در دشت لوت جنوبی قدرت و اقتدار با کوفجان بوده و تمام منطقه بم و نرماشیر تا خبیص جولانگاه آنها مانده، چنانچه افضل کرمانی در احوال یعقوب لیث صفار نقل از مسالك و ممالك جیهانی گوید (۱): چون یعقوب به کرمان آمد اهل جیرفت عصیان کردند و قدرت آنها با کوفجان دزد و پیاده بود. یعقوب به لطائف‌الحیل رئیس آنها را در قبض آورد و به قلعه بم فرستاد و شوکت اهل جیرفت از آن بشکست. تا اواخر سده سوم که انقراض دولت صفاریان است بواسطه توجه ملوک آن به سیستان و کرمان و فارس حواشی جنوب لوت مورد رفت و آمد بوده و راه تاریخی سیستان به بم و نرماشیر از لوت زنگی‌احمد و امتداد آن به سیرجان و فارس رونق و اعتباری داشت.

خبیص سامانی

از اوائل سده چهارم هجری با تسخیر کرمان توسط ابوعلی محمد بن الیاس و جابجاشدن گرسی نشین کرمان از سیرجان به گواشیر زندگی منطقه خبیص عوض شد. از این تاریخ بعد خبیص سر راه بزرگ ارتباطی گواشیر به خراسان قرار میگردد و در لشکر کشی‌ها، خبیص آخرین دژ تسخیر گواشیر می‌شود. ابوعلی محمد بن الیاس از سرهنگان آل سامان بوده و بنا بگفته افضل کرمانی دوازده بار لشکر از خراسان به کرمان آورد تا آن ولایت ویرا مسلم شد و در پیش در بیابانهای بین کرمان و خراسان راه‌زنی میکرد و اموال بسیار کرد آورد و در حصار و قلاع جمع نمود.

اگر به روایت افضل کرمانی اعتبار شود، محمدبن الیاس در این لشکرکشی‌ها بارها از بیابان لوت گذشته و در خبیص اطراق کرده است زیرا بنا بگفته وزیری در تاریخ کرمان از کارهای محمدبن الیاس تعمیر قلعه خبیص است. در زمان محمدبن الیاس (۳۱۵ تا ۳۵۶) مرکز شهر خبیص همان قلعه کهنه خبیص و اراضی اطراف آن بوده است و اگر قول وزیری درست باشد تعمیرات اسلامی که در قلعه خبیص انجام شده باید از آن محمدبن الیاس باشد.

محمدبن الیاس بعلت نامعلوم پایتخت کرمان را از سیرجان به گواشیر منتقل کرد و در گواشیر بناهای بسیار نمود. قلعه کوه و قلعه نوخندق و بعضی از قلعه کهنه از بناهای اوست. دروازه خبیص بساخت و نام خود بر آن نوشت (۱). در زمان محمدبن الیاس چون ارتباط پایتخت جدید با خراسان از طریق خبیص انجام می‌شد لاجرم توجهی به شهر خبیص گردید و دروازه خبیص در گواشیر ساخته شد. وزیری در تاریخ خود گوید محمدبن الیاس در خبیص مسجدی بساخت ولی منبع این قول را ذکر نکرده است.

شکست معزالدوله

در زمان حکومت محمدبن الیاس قوم قفص و بلوص در کمال نیرومندی منطقه جیرفت را در اختیار داشتند و جنگی سخت بین علی بن کلویه رئیس اقوام مزبور و معزالدوله دیلمی در گرفت و احمد بسختی شکست خورد و مجروح گردید. شرح ما وقع اینکه معزالدوله احمد از جانب برادر خود عمادالدوله مامور فتح کرمان شد و برد سیر را گرفت و به گواشیر آمد. محمدبن الیاس بصوب سیستان منهزم گشت و معزالدوله متوجه جیرفت شد. رسم قوم قفص بر این بود که هرگاه امیری مقتدر در برابر خود می‌دیدند بنحوی کردن نهاده و مالی می‌فرستادند ولی مغرالدوله بدانها توجهی نکرد و بظاهر با علی صلح نمود و به ناگاه بر سپاهیان قفص حمله برد. علی کلویه که مراقب بود بر سپاه دیلمی تاخت و جمع کثیری بکشت و معزالدوله از دست مجروح شد و از اسب بزیر افتاد، علی ویرا برای معالجه به جیرفت فرستاد.

بعد از شورش یسع، بر محمدبن الیاس و فرار پدر به سوی خراسان، خبیص پناهگاه ابن الیاس گشت و از این محل وی بصوب قاین و بخارا شتافت. در خاتمه کار آل سامان باز صحنه جدال دشت لوت می‌شود، توضیح اینکه سلیمان ابن ابوعلی

از امیر منصور بن نوح کمک خواست تا کرمان را مسخر کند و گفت که کرمانیان و قفص و بلوص با او هستند و جنودی از بخارا به کمک وی آمدند. چون بحدود کرمان رسیدند با عده‌ای از بلوچها و قفص مهبای حمله شد ولی سپاه عضدالدوله بر آنها تاخت و سلیمان در جنگ کشته شد.

تاخت و تاز طوایف کوچ و بلوچ در دشت لوت در زمان سلطان محمود غزنوی باوج شدت رسید و بلوچان به ایلچی سلطان محمود حمله کردند و شاه غزنوی به خبیص لشکر کشید و در نزدیکی آنجا شکست سختی به بلوچان داد (۱). در سیاست نامه نظام‌المک حکایتی در باره راهزنی اقوام کوچ و بلوچ هست که اموال پیره‌زنی رادر کاروانسرای دیر گچین بتاراج بردند و سلطان محمود به محمد بن الیاس امیر کرمان فرمان نوشت که اموال پیره‌زن را بساز ستاند و ابن‌الیاس جواب نوشت که کوچ و بلوچ دزدان و مفسدانند و مناز آنها بجان آمده‌ام و قدرت مقاومت ندارم.... دنباله داستان دراز است که بالاخره با تدبیر و نیرنگ، دزدان کوچ و بلوچ مسموم شدند. این حکایت درست نیست زیرا محمد بن الیاس که در ۳۵۶ مرگ یافته نمی‌توانسته با سلطان محمود که در ۳۸۷ به سلطنت رسیده معاصر باشد و در تاریخی که محمود به عراق آمد یعنی ۴۲۰ خطه کرمان در تصرف ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدوله دیلمی بود ولی نکته جالب در این است که در آن زمان دزدان کوچ و بلوچ تادیر گچین نزدیک ری آمدوشد داشتند و در شرحی که جغرافی نویسان سده چهارم هجری از دیر گچین داده‌اند، در آن محل نگهبانان سلطان مامور حراست قوافل در عبور از بیابان بوده‌اند.

جغرافی نویسان سده چهارم

در باره اوضاع جغرافیائی خبیص در سده چهارم هجری در چند کتاب جغرافیائی آن زمان مطالبی می‌توان یافت و همچنین المقدسی توصیف جامعی در باره اقوام قفص دارد. جغرافی نویسان سده چهارم خود از لوت غربی و شهاد دیدن نکرده‌اند و نوشته‌های آنها بیشتر متکی به آثار جغرافیائی و تاریخی دیگران است که شاید مربوط به سالیان دراز قبل از تالیف کتب موجود باشد مثلاً ابواسحق اصطخری متوفی بسال ۳۴۶ کتاب مسالك و ممالك خود را از روی کتاب صورالاقالیم تالیف ابوزیدسهل بلخی متوفی در ۳۲۲ تالیف کرده است

بنابراین مطالبی که در مسالك و ممالك دیده می‌شود شاید مربوط به سده سوم و شاید قبل از آن باشد و همچنین است کتاب معروف ابن‌حوقل متوفی بسال ۳۶۷ بنام صورة الارض که بسیاری از مطالب آن شبیه به کتاب مسالك و ممالك است و پیداست که ابن‌حوقل هم در تدوین کتاب خود صورالاقالیم را زیرچشم داشته است. مراد از این گفتار اینکه اوصاف جغرافیائی موجود در کتب همیشه با اوضاع و احوال زمان مطابقت ندارد مگر در مواردیکه توضیح تاریخی، زمان مورد نظر را مسجل نماید. راههای ارتباطی موجود در کتاب مسالك و ممالك ابن‌خرداد به که با تفصیل بیشتری در کتاب ابن‌حوقل ضبط است مربوط به سده سوم و چهارم نمی‌شوند و این راهها از ادوار بسیار قدیم و قبل از اسلام پرداخته و شناخته بوده‌اند.

اصطخری

اصطخری در باره خبیص می‌نویسد: شهر کوچکی در کنار بیابان است و از گرمسیر بشمار میرود، آب آن از رود و درختان خرماي انبوه و نعمت فراوان دارد. در باره کوچ و بلوچ و بارز شرح بیشتری دارد و گوید: جبال قفص حد جنوبی آن دریا و شمالی آن حدود جیرفت و رود بارو کوهستان اسی غانم و مشرق آن خواش و بیابانی که بین قفص و مکران است و مغرب آن بلوچ و حدود منوجان و کویند در آنجا هفت کوه است که در آنها نخلستان و زراعت و دام فراوان است و کوههای بلند هر کدام رئیسی دارند و با وجود جیره سلطنتی که کفاف زندگی آنها را دهد در بیابان‌های سیستان و تمام کرمان تا حد فارس راه‌زنی کنند. همه دزد پیاده بدون دام و بیشتر نحیف و گندم‌گون می‌باشند و خود را عرب‌دانند و ذخائر و اموال فراوان در سرزمین آنهاست که بوصف نگنجد. بلوچها در پائین کوه قفص سکنی دارند و قفصی‌ها جز از بلوچها از احدی نترسند و بلوچها مالدار و در بیابان زندگی کنند و دزدی نمایند و آزار آنها به کس نرسد و اما بارزکوههای بلندی است در سردسیر که برف در آنجا بارد و مردمی آرام دارد که تا زمان بنی‌عباس دین‌مجوس داشتند و شریتر از قفص‌ها بودند و اسلام قبول کردند و یعقوب و عمرو، امیران و سران آنها را نابود کردند تا دست از شرارت برداشتند.

اصطخری گوید زبان مردم کرمان فارسی است و طایفه قفص سوی زبان فارسی زبان قفصی دارند و این زبان بلوچها و بارزی راهم هست. در ترجمه فارسی مسالك و ممالك اصطخری که در سده پنجم یا ششم هجری تنظیم گشته بجای قفص کوچ را آورده است و گوید قفص را بفارسی کوچ گویند و در نوشته

های دیگر بجای کوچ، کوفج آمده است .

ابن حوقل

ابن حوقل کتاب صورة الارض خود را از کتاب ابن خردادبه و قدامه وجیهانی و اصطخری اقتباس نموده و در بعضی موارد جمله‌های اصطخری را آورده و ویرا ملاقات کرده و در ترسیم نقشه‌های کتاب از او کمک گرفته است و بظاهر کتاب صورة الارض در ۳۶۷ هجری تالیف گشته است. توصیف ابن حوقل از خبیص همان عبارات اصطخری و درجانی است که از راههای بیابان حکایت رفته و مطلب دیگری ندارد و در باره اقوام کوچ و بلوچ و بارز گذشته از شرح اصطخری مطالبی آورده و گوید کوفج‌ها از قبیله اکراد بشمار میروند (۱) و شماره آنها ده هزار نفر و همه نیرومند و دلیر هستند و پس از قلع و قمع آنها توسط سلطان بوی پناه بردند و سلطان آنها را در نواحی مملکت خود متفرق کرد.... دسراسر خراسان تنها این طایفه دعوت قرمطیان را پذیرفتند . بلوچها چادر نشین خیمه-هائی از مو میسازند .

ابن حوقل در ذکر شهرهای کرمان بین ماهان و خبیص، جاهانی به نامهای خبق و ببق را از بخشهای خبیص ضبط کرده است. درباره این دو اسم بحث فراوان است و امروز هیچ روستائی با نام‌های نزدیک باین اسامی وجود ندارد . دو روستای بزرگ جنوب غربی خبیص سر راه ماهان یکی گوگ، هفت هزار و پانصد نفر جمعیت و دیگری اندوگرد هزار و پانصد نفر سکنه دارد. معنای هیچکدام از این دو روستا معلوم نیست و در جوار اندوگرد آبادی دیگری بنام گودیز است که کلمه بظاهر قدیمی و از دو اسم گو بمعنی چاله و دیز یادز یادز ترکیب یافته است که باید حصار چال باشد و از لحاظ وضع طبیعی با معنای کلمه مطابقت دارد اما اندوگرد که انداگرد و انداگرد و اندوگرد هم ضبط شده مفهوم روشن ندارد، شاید این اسم از جمله نامهای جغرافیائی باشد که بسیار تغییر صورت یافته . در بین جغرافی نویسان سده چهارم و پنجم و ششم تنها المقدسی نام چهاردیه از توابع خبیص را ضبط کرده که گوگ و گشروا و نشک و کشیت است و مقدسی نامی از سرزمین خبق و ببق نبرده است. بین چهاردیه مذکور - کشیت و نسک بین ماهان و خبیص نیستند . کشیت در حاشیه لوت در ۱۲۰ کیلو

۱ - ابن خلکان هم کوفج‌ها را از نژاد کرد دانسته .

متری جنوب خبیص و نسک، امروز آبادی کوچکی در دره کشیت بین گوگ و کشیت است. بحسب ظاهر دو آبادی بزرگ گوگ و کثروا با روستاهای خبق و ببق جور میشوند ولی اگر در زمان ابن حوقل اسم خبق رواج داشته چطور مقدسی که ۲۰ سال با ابن حوقل دوری ندارد اسم موجود گوگ را ضبط کرده است. نام کثروا شباهتی با ببق یا اندوگرد فعلی ندارد و هیچ نظری هم در این باب نمی توان داد.

در اواخر سده هفتم هجری اسامی خبق و ببق هنوز شناخته بوده اند. در تاریخ سیستان در ذکر فتوحات رکن الدین محمود در اطراف خبیص در اوائل سده هشتم هجری مسطور است که رکن الدین محمود بعد از فتح خبیص متوجه نواحی خبق و ببق شد و حصار هشتاد طاق را با منجنیق گشود.

هشتاد طاق همان آبادی هشتادان کنونی بین اندوگرد و گوگ است. عجا، که سیصد و پنجاه سال بعد از زمان ابن حوقل اسم خبق و ببق مشهور بوده اند ولی المقدسی تقریباً هم زمان با ابن حوقل چهاردیه در اطراف خبیص نام میبرد که سه روستا بهمان نامهای مذکور امروز هم دیده می شوند. یاقوت هم در ۶۲۳ هجری قمری همان اسامی خبق و ببق را بدون توضیح آورده و با وجود اینکه یاقوت کتاب مقدسی را زیر چشم داشته و شرح مبسوطی از اقوام کوچ و بلوچ را در بیابانهای لوت از مقدسی ذکر کرده، اسامی روستاهای کتاب احسن التقاسیم را نادیده گرفته و خبق و ببق ابن حوقل را ضبط کرده است. چهار صد سال بعد شاه حسین در کتاب احياء الملوك همان مضمون تاریخ سیستان را در باره فتوحات قطب الدین محمود آورده و گوید پس از فتح خبیص روستای دیه گرد گشوده شد و سپس سپاه سیستان متوجه خبق گردید و حصار هشتاد طاق تصرف گشت.

اسم خبق در اوائل سده یازدهم هجری زمان شاه عباس هم بکار رفته ولی معلوم نیست که مولف شرح وقایع را از تاریخ سیستان نگرفته باشد و نکته تازه در این روایت اینکه بجای ببق تاریخ سیستان و ابن حوقل و کثروای المقدسی نام دیه گرد آمده است و با احتمال قوی دیه گرد همان اندوگرد کنونی است.

خرابه های تاریخی در اطراف اندوگرد فراوان است و در تواریخ جدید اندوگرد را از پایگاههای افغانه در حاشیه دشت لوت شمرده اند که در اوایل دوره زندیه مدتی اعظم خان افغان قلعه اندوگرد را در اختیار داشت و در ناحیه خبیص گوس استقلال میزد.

خبق و ببق

آنچه از روایات موجود بدست می‌آید، اینکه اسامی خبق و ببق ابن حوقل نامهای روستا ودیه نبوده‌اند بلکه باید اسم بلوک باشند که بشکل رساتیق ضبط گشته‌اند و باقوت هم بدون توضیح گوید: در آن نواحی حبق و ببق هست» اسم بلوک، اغلب از نام روستائی گرفته می‌شود ولی در مورد خبق و ببق هیچ روستائی باین نام شناخته نیست. بلوک خبق شامل سرزمین کوهستانی و ناهموار گوگ می‌شود که باید آنرا جزء سردسیر آورد و محصول میوه و سردرختی این بلوک بکلی با خرما و مرکبات خبیص تفاوت دارد و بلوک ببق باید اندوگرد و کودیزو جهر و غیره باشد که در گرمسیر واقع شده و حاصل اصلی آنجا خرماست ولی مفهوم این دو کلمه چیست و از چه زمان رایج شده‌اند معلوم نیست.

المقدسی

بدنبال تفسیر اسامی جغرافیائی از سیر تاریخی زندگی و زندگانی ناحیه خبیص دور شدیم. معتبرترین منبع جغرافیائی سده چهارم در باره خبیص کتاب احسن التتاسیم فی معرفة الاقالیم المقدسی است که از لحاظ سبک نگارش بکلی با نوشته های اصطخری و ابن حوقل فرق دارد گویا اینکه مقدسی هم از شرح صور الاقالیم ابوزید بلخی بهره‌مند گشته است.

در اوصاف کرمان مقدسی خرماي معروف خبیص را ذکر کرده و کرمان را به پنج کوره یا شهرستان تقسیم کرده که خبیص بر حسب ارتباط باید جزء گواشیر باشد ولی خبیص را بشکل ناحیه آورده و از شهرهای آن نشک و کشید و کوک و کثرو را نام برده است یعنی نشک و کشید هم ردیف ماهان و ریکان و راین و غیره می‌شوند. در ذکر این چهار محل نام پشویه از قلم افتاده است زیرا پشویه بظاهر از آبادیهای بسیار قدیمی هم ردیف کشیت است و تا این محل ۲۵ کیلومتر فاصله دارد و سرراه تاریخی حاشیه لوت واقع شده که بم و نرماشیر را از طریق کشیت به خبیص و راور می‌رساند.

نسک

آبادی نسک مقدسی همان روستای کوچک نسک موجود در راه گوگ

است که فاضل آبهای انتهائی دره گوگ بدان میرسند و اگر سیل عظیمی در این دره جاری شد انتهای آن چاله‌ای پای کلوت در جلوی کثیت است. این دره، رود خشک نام دارد که راه کثیت به نسک از آن میگذرد که آبادی کوچکی با ۱۵۰ نفر سکنه است و عایدی اهالی، بیشتر از نخلستان، و مقدار کمی گندم می‌کارند زیرا فاضل آب رود گوگ اندک است. دوری نسک از کثیت ۳۰ کیلومتر و از گوگ ۳۰ کیلومتر است. معبر گوگ به کثیت در دوران قدیم راه ارتباطی لوت به ته رود و کرمان بوده است.

کثیت

روستای کثیت المقدسی آبادی کثیت کنونی است که در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شهداد درکناره لوت قرار دارد و چون فاضل آبهای دره گوگ و آبهای حاصل از چند چشمه در دره کثیت جمع می‌شوند و بچاله پای کلوت میریزند محل کثیت از لحاظ بهره‌گیری از رود آب مساعد است. به نسبت اراضی قابل کشت هیچ یک از آبادی‌های ناحیه شهداد به قدر کثیت از نعمت آب برخوردار نیست و شاید خود اهالی ارزش این نعمت را ندانند، بهر حال با وجود وفور آب چهارصد نفر سکنه کثیت امروز زندگی مرفهی ندارند. محصول اصلی خرماست ولی کثیت از مراکز عمده مصرف خرما دور است و خرماهای کثیت تازه و مرغوب نیست و دونوع خرماهای کروت و قصب سفید و خشک است که باید آنرا خرماهای انباری گفت و مشتریان خوب این خرما بلوچهای شرقی و مردم قاننات هستند. تعداد درختان خرما زیاد است ولی بواسطه عدم دقت در آبیاری و محافظت نخل محصول زیاد نیست و تازه مردم کثیت خود مختاری در فروش جنس ندارند زیرا اهالی کثیت شتردار نیستند و از راه‌های بیابانی لوت خبر ندارند و برای دادوستد بنواحی اطراف نرفته‌اند و در روستای خود در انتظار آمدن پیلهوران بلوچ هستند تا برای خرید خرما به کثیت آمده و محصول را برای فروش به سیستان و نرماشیر و خراسان حمل کنند.

کثت گندم زیاد نیست محصول آن در حدود سه تن و اندکی حنا و کم‌وبیش کنجد و اسپرس و یونجه کاشته می‌شوند. در کثیت یونجه را بنام اسپست که اسم اوستائی آن است می‌شناسند.

آثار نامشخص، حاکی از قدمت زندگی در این محل است و نام کثیت مفهوم روشنی ندارد، شاید سابقه آن به دوره تسلط کوشانیها در مشرق ایران برسد و کثیت از کث و کج آمده باشد و اسم آبادی کوچک شمال آن پشو و پشویه از

پختو گرفته شده باشد (۱) .

موقع جغرافیائی کشیت سر راههای ارتباطی فارس و کرمان و مکران به خراسان این محل را در ازمنه ماقبل تاریخ و تاریخی جای مناسبی برای سکونت مردم نموده و مسافری که از بیابان زنگی احمد بگذرد و به نخلستانهای کشیت برسد خود را در بهشت برین خواهد یافت .

گوگ

آبادی گوگ المقدسی با همان نام و نشان موجود است و این روستا بزرگترین محل جمعیتی ناحیه شهدادمی باشد گوگ در ناحیه کوهستانی و جزء سردسیر خبیص است و از لحاظ طبیعی و انسانی وابسته به خبیص نمی شود .

تا زمانی که ماشین در راه کرمان به شهداد آمد و شد نمیکرد اهمیت گوگ از لحاظ منطقه ای کمتر بود زیرا خبیص و اندوگرد و سیرج و آبادیهای دیگر هر یک بر حسب موقع خود از راه یکی از دره های کوهستانی ناحیه کوهپایه به دشت کرمان مربوط می شدند. راه ماشین رو، بادوری زیاد از کرمان، روستاهای اطراف خبیص را از طریق گوگ به شاهراه کرمان به بم متصل میکند. این راه در ۷۶ کیلومتری کرمان از شاهراه جدا شده و پس از عبور از گردنه وارد حوضه های کوهستانی شده و به گوگ میرسد. راه ارتباطی و قدیمی گوگ که مالرو و کوهستانی است از جنوب غربی گوگ از گذار گذشته و در شمال نیبید جاده کنونی را قطع کرده و به راین می رسد. در دوران قدیم این راه مورد توجه بوده و از طریق راین آبادی بزرگ گوگ به بم و نرماشیر و بردسیر کرمان و فارس مربوط بوده است. بعد از انتقال پایتخت کرمان از سیرجان به گواشیر بر رونق و اعتبار گوگ افزوده شد و از همان راه کوهستانی با ماهان و گواشیر ارتباط پیدا کرد. بطوری که گفته شد آبادی کثروای المقدسی تنها محل ناشناخته است که بر حسب ظاهر باید همان اندوگرد کنونی باشد و چون هیچ توضیحی در باره این مکان در کتاب المقدسی و کتب دیگر نیست گفته ما با حدس و فرض توأم است.

منابع معیشت و زندگی در دشت لوت

از منابع معیشت کهن و نوع آن در منطقه خبیص خبر زیادی در دست نیست.

۱ - برای شرح آثار تاریخی کشیت به گزارشهای جغرافیائی، شماره ۱، لوت زنگی احمد نگاه کنید.

آنچه در نوشته های مربوط به آن زمان ضبط شده اینست که محصول عمده خبیص خرما بوده است. المقدسی در باره خبیص گوید: قلعه‌ی با چهار دروازه دارد، نخلستان آن بزرگ است و مسجد آن در وسط شهر افتاده و آب آن از رود آب‌وقنات است. شهر در کنار بیابان و جای آبادی است که معدن خرما و ابریشم است و درختان توت در آن فراوان .

خرمای خبیص در آن زمان معروف بوده و نوع خاص آن خرمای قصب است که در حدود العالم هم خبیص با این نوع خرما توصیف شده. خرمای قصب بواسطه شیرینی و دوام زیاد بهمه جا حمل میگشته است که سعدی هم گوید: قصب الجیش حدیثش راهم چون شکر میزند. ناحیه خرما خیز خبیص آبادیهای حاشیه لوت در گرمسیر بوده است و البته مراد از خبیص فقط شهر نیست بلکه روستاهای اطراف از اندوگرد تا کشیت و یشویه و تکاب هم جزء آنست .

بواسطه نزدیکی به خراسان بزرگترین متاع بازرگانی حاشیه غربی لوت از هزار سال پیش تا کنون همان خرماست و این محصول از راه لوت با طی ۳۰۰ کیلومتر توسط شتردارها به ناحیه قهستان می‌رسیده و نخستین بازار فروش آن، خوسف در جنوب غربی بیرجند بوده است. المقدسی شرحی در باره بازرگانی خرما دارد که در آن زمان در دست شتردارها بوده است. خرماهای ریخته به زمین را جمع نمی‌کردند و آن سهم فقرا بود خرمای انبار شده توسط شتردارها را به خراسان حمل میکنند و ارزش آن در منوجان صدمن یک درهم بوده است و شتردار حمل و فروش خرما را بالمناصفه انجام میداد و هر سال بیش از هزار شتر خرما به خراسان حمل میکردند و هر شتر یک دینار خراج به سلطان میداد و کسان عضدالدوله بازرسی دقیق در این کار می‌نمودند .

گذشته از خراسان، خرما به سیستان هم حمل می‌شود ولی با ملاحظه دوری خبیص از سیستان فقط چادر نشینان اطراف اسپه با کشیت و شهداد معامله کنند. در برابر خرما کالای مورد توجه ناحیه خبیص باید گندم باشد گوا اینکه گندم هم در محل کاشته می‌شده ولی کافی نبوده است. ارزن کسری گندم را در کرمان جنوبی جبران می‌کرده ولی نمی‌دانیم آیا در خبیص هم قوت اهالی ارزن بوده است؟ . در زمان حاضر کشت ارزن در خبیص کم است اما تا صد سال پیش ارزن یکی از محصولات عمده خبیص بوده است.

المقدسی از درختان فراوان توت در خبیص و محصول ابریشم آن ذکری آورده و در توصیف نرماشیر و بم گوا اینکه پارچه‌های ابریشمی و کرباس‌های بمی را ستوده چیزی درباره ابریشم و درخت توت نگفته است. قدر مسلم در نرماشیر

و ریگان پرورش کرم ابریشم رواج داشته است، امروزه در نرماشیر درختان توت فراوان است و حتی در دوران نادرشاه پارچه‌های ابریشمی بم جزء سوقات شاه ایران بوده است. محصول ابریشم خبیص لابد به بم حمل می‌شده و نمی‌دانیم که پارچه باقی در خبیص چه صورت داشته است، بظاهر با ارتباط نزدیک خبیص با، بم بایستی صنایع نساجی ولو بقدر محدود در خبیص هم وجود داشته باشد ولی مدرکی بدست نیست.

در سده چهارم و پنجم هنوز مرکبات در بم و نرماشیر و خبیص راه نیافته‌اند و میوه‌های بومی ترنگ و نارنج در جنوب جیرفت و مجاور خلیج فارس دیده می‌شوند. سوای خرما و ابریشم با ملاحظه آب تابستانی فراوان از رود آب‌وقنات باید تصور کرد که زراعت‌های تابستانی دیگری هم در محل وجود داشته باشد که از بین آنها یونجه را نباید فراموش کرد که از زمانی بس کهن، کشت آن در تمام آبادیهای اطراف دشت لوت رواج داشته است.

قنات شهداد

موضوع قنات شهداد که مقدسی بدان اشاره کرده در خور توجه است. در مشرق شهداد و آبادی‌های تکاب قنات‌های مغربه بسیار زیاد است ولی زمان آبادی آنها را نمی‌دانیم و حتی اسامی آنها مشخص نیستند و یکی از مطالعات بسیار جالب در ناحیه شهداد، بررسی وضع قنات‌های قدیم و جدید است. قلعه حصین خبیص که مقدسی از آن یاد کرده، باید همین قلعه کهنه مغربه‌سازانی باشد که تعمیراتی در دوران آل الیاس در آن انجام شده بود و محل چهار دروازه بدون اسم مقدسی هنوز مشهود است ولی شهر خبیص محدود به حصار نبوده و بهری از شهر در خارج حصار ولابد در مشرق خبیص کنونی سرراه دولت آباد بوده است زیرا مقدسی مسجد جمعه خبیص را در وسط بلد می‌داند ولی امروز هیچ نشانی از این مسجد جمعه قدیمی بدست نیست.

در معجم البلدان یا قوت نقل از رهنی آمده: خبیص طرف بلاد فهلو، قد مسخ‌اللسانهم و غیر بلادهم. اگر زبان مردم خبیص فارسی نبوده چه زبانی داشته‌اند؟ هیچ اشاره دیگری در سایر کتب نیامده ولی مسلم اینکه زبان اصلی مردم خبیص نمی‌توانسته غیر فارسی باشد و زبان غیر فارسی نمی‌توانسته در ناحیه کوچک خبیص حکمفرما گردد و گرنه بایستی مکان بزرگی را دربر گیرد. وجود زبان خارجی غیر فارسی باید بواسطه تسلط یک قوم غیر بومی باشد و ما، جز اقوام قفص و بلوچ و بارزی که بنا بر قول اصطخری زبانی غیر فارسی

داشته‌اند طایفه دیگری را نمی‌شناسیم و اگر این گفته درست باشد باید قبول کرد که خبیص در آزمان زیر تسلط اقوام کوچ و بلوچ بوده که زبان خود را بر بومیان محل تحمیل کرده بودند.

غار تگران لوت

در سده های سوم و چهارم و پنجم هجری که ایالات مجاور دشت لوت محل جنگ و ستیز امیران محلی و غیر محلی برای کسب قدرت و حکومت بود و صفاریان در مشرق و دیلمیان در مغرب و آل سامان و آل الیاس در، شمال هر طایفه در زمانی زمام اقتدار رادر دست داشتند سلجوقیان کرمان برای مدتی سلطه خود را در این منطقه برقرار کردند که متأسفانه بعد از مرگ قاورد سلجوقی جنگ و جدال بین خاندان سلجوق در گرفت و تا ورود حشم غزوملک دنیار که فصل تازه‌ای در زندگی مردم کرمان گشوده شد، دشت لوت در تمام این ادوار جولانگاه طوایف بیابانی و غارتگر بود که از نواحی هرمز تا خواروری را در اختیار داشتند. حکومت مطلق در این بیابانها با مردمی نحیف‌الجثه ولی توانا بود که از اقوام کوچ و بلوچ بودند و سوابق آنها در بیابانهای لوت شرح داده شد.

کوفجان

در اغلب کتب جغرافیائی و تاریخی آن ادوار تا نوشته‌هایی بسیار نزدیک به زمان حاضر بمناسبتی بحث از دزدان و غارتگران بیابانهای داخلی ایران است. در آثار قدیمی این غارتگران را کوفجان کویند و بعدها بتدریج از دزدان بلوچ یاد گشته است. راهزنی در بیابان از پدیده های زندگی اجتماعی است و در هر زمان و هر جا دزدی وجود داشته ولی در مورد این اقوام بیابانگرد که از حدود خراسان و ری تا سیستان و مکران در دسته های کوچک و بزرگ در تکاپوی یافتن طعمه مناسب جابجا می‌شدند و اغلب گذشته از قوافل شهرها را تاراج می‌نمودند راهزنی شاید نام مناسبی نباشد، زیرا آنها مقری در کوههای جنوبی جیرفت و جبال بارز دارند و هر تیره‌ای رئیسی و روسا امیری دارند. از مردم جیرفت باج و خراج می‌گیرند و چیزی به سلطان نمی‌دهند و در ترازوی سیاست و زنده‌ای دارند که در هر کفه قرار گیرد موازنه بهم خورد تا جایی که در حوادث تاریخی سپاهیان جنگ آور آنها را همراه با بعضی امراء و ملوک می‌بینیم که گذشته از غارتگری

یاشی و طاغی هم بوده اند. وقتی قلمرو بیابانی این قوم را از سواحل خلیج عمان تا حواشی دشت کویر در نظر گیریم بسی عجیب است تصور شود که این مردم از منطقه جیرفت خروج نمایند و در بیابانهای مسیله راهزنی نمایند و به زادبوم خود رجعت کنند. باید قبول کرد که آنها در حواشی بیابانهای مرکزی تکیه گاهها و حتی شهرهایی را بصورت پایگاه داشته اند و در مجاورت این پایگاه ها زندگی بیابانی با چادرو حشم فراهم کرده و این کوچ نشینان در شهرهای سر راهها و در نزدیک چشمه ها و مکانهای آبدار جای می گرفتند. نکته دیگر اینکه بطور مسلم تمام راهزنی ها گار کوفچها نبوده است، عمل آنها باعث شیوع این پیشه شده و بتدریج طوایف دیگری به آنها پیوسته و بنام کوچ و بلوچ به غارتگری پرداخته اند، چه بسا بیچارگان و ستمدیدگان نواحی لوت در انتقام جوئی از ستم حکام محلی یاشی و طاغی شده باشند.

ابن حوقل در شرح بیابانهای داخلی ایران گوید. دزدان در این بیابان پناهگاهی دارند که در آنجا مخفی می شوند و اموال و ذخائر خود را پنهان می کنند. این پناهگاه جل کرکس کویه نام دارد و کرکس نام بیابانی است در مجاورت ری و قم که باندازه مسیر چند روز از آنها فاصله دارد و در مشرق آنها واقع است و این کرکس کویه کوه بزرگی نیست.... (توضیح لازم، کرکس کوه موصوف سیاهکوه واقع در مغرب دشت کویر در جنوب ورامین است و نه کرکس کوه گاشان). کرکس کوه یکی از پناهگاههای دزدان بوده ولی در راههای اطراف دشت لوت دزدان مکان های دیگری داشته اند.

ابن حوقل در ذکر راه راوربه نای بند گوید: و از آنجا تا شوردر وازه يك منزل است و رباطی ویران و درختان خرما دارد و کسی در آنجا نیست و محلی ترسناک و اغلب پناهگاه دزدان است وجود رباط ویران و درختان نخل حاکی از آبادی محل در زمان گذشته است که ساکنان غارتیده آنجا کوچ نموده و دیار خود را به امان دزدان سپرده اند در دنبال مطلب چنین آمده: ... پیش از اینکه به نای بند برسند در دو فرسخی آنجا چشمه ای با درختان کوچک خرما و قبه هاست ولی سکنه ندارند و پناهگاه دزدان است و مردم نای بند درختان خرما را نگاهداری میکنند. در شرح غالب راههای بیابانی اطراف لوت رباطهای ویران و بناهای برصاحب توصیف شده که زمان آبادانی آنها معلوم نیست و جایگه راهزنان شده اند.

دشت کویر و دشت لوت در آن زمان نام مشخصی نداشته اند و هر بخش از این بیابانها بنام ناحیه مجاور آن شناخته می شده است. بیابان جنوبی را بیابان

مکران و شمال آنرا بیابان کرمان و مشرق دشت لوت را بیابان سیستان و مغرب آنرا بیابان خبیص می‌گفته‌اند. جسارت‌راهزنان اینکه چون این بیابانها هر کدام در قلمرو يك امیر بوده، غارتگران به سرزمین امیر مجاور پناه بسته و ایمنی می‌یافتند و چه بسا که در محل مسکونی خود بی‌آزار مانده و برای دزدی بسدیگر نواحی میرفتند.

آبادیهای اطراف خبیص بواسطه موقع مساعد سر راههای خراسان و سیستان و کرمان بایستی از پایگاههای ثابت راهزنان بیابان شده باشند. شاید خود شهر بواسطه جمعیت فراوان و وجود ساخلوی دیوان از امنیت نسبی برخوردار بوده ولی اندوگرد و کشیت که سالیان دراز از تاخت و تاز افغانه برخوردار شده‌اند از جاهای برگزیده دزدان بوده‌اند چنانچه دشت لوت جنوبی که قلمرو کوچ و بلوچ بوده به لوت‌زنگی احمد معروف شده است.

در برابر غارتگران بیابان، مردم شهرنشین بناچار برای دفاع از جان و مال خود بسلاحهای زمان مجهز گشته و پایداری می‌کردند. زدوخوردهای محلی و تعقیب اشرار از وقایع جاری شهرها بوده، چنانچه این مردم بتدریج جنگ‌آوران آزموده گشته و سپاهی می‌شدند. در تواریخ شهرت مردم بعضی از شهرها در شجاعت و دلیری و اینکه سپاهی خوبی بوده‌اند ضبط است و از جمله مردم کوهپایه خبیص و نواحی شمالی آن از راورتانای بند و شهرهای جنوبی قائنات می‌باشند.

در برابر این وضع رقت بار امرا و ملوک اطراف دشت لوت بیکار و بی‌اعتنا نبوده‌اند و برای نشان قدرت و سلطه خود به سرکوبی و قلع و قمع اشرار می‌پرداختند، چنانچه بر حسب نوشته المقتدی، عضدالدوله دیلمی بسرزمین کوچ و بلوچ لشکرکشی کرد و لانه فساد آنها را ویران ساخت و برای برقراری ایمنی در راههای دشت لوت هشتاد نفر از سرکرده های آنها را بگروگان بفارس برد و این هشتاد نفر بنوبه عوض می‌شدند و کسان دیگری بجای آنها می‌آمدند و يك نگهبان سلطان همراه قوافل می‌شد و از آن تاریخ ببعده غارتگران بقوافل منسوب به امیر دیلمی کاری نداشتند و به کاروان های سامانیان دست برد میزدند. این رسم سالیان دراز برقرار بود و مامورین سلطان در پایگاههای ویژه قوافل را دنبال میکردند و از محلهای ناامن عبور میدادند چنانچه بنابه ضبط اصطخری در دیرگچین هم مامورین سلطان برای بدرقه قوافل در عبور از بیابان بودند.

ناصر خسرو در سفرنامه خود شرح جالبی از امنیت منطقه طبس در زمان حکومت امیر گیلکی طبس دارد و بسیار شکرگزار است که مردم طبس در ظل قدرت امیر، از ایمنی برخوردارند. سفرنامه ناصر خسرو مطالب جالبی در باره

بیابان لوت ندارد ولی از مفهوم روزنامه آن چنین برمی آید که در آن زمان عبور از بیابان بسیار خطرناک بوده است. او درباره جندق گوید. از نائین چهل و سه فرسنگ رفتیم و به دبه گرمه از ناحیه بیابان که این ناحیه ده دوازده پاره دبه دارد رسیدیم و آن موضعی گرم است و درختهای خرما بود و این ناحیه کوفجان داشته بودند در قدیم و در این تاریخ که ما رسیدیم امیرگیلکی این ناحیه را بسته بود و نائینی از آن خود بدیهی که حصارکی دارد و آنرا بیاده می گویند بنشانده و آن ولایت را ضبط میکند و راههای ایمن میدارد و اگر کوفجان راه زدن روند سرهنگان امیرگیلکی براه ایشان میفرستند و ایشانرا بگیرند و مال بستانند و بکشند و از محافظت آن بزرگ این راه ایمن بود و خلق آسوده، خدای تبارک و تعالی همه پادشاهان عادل را حافظ و ناصر و معین باد (۱)

جندق و بیابانک در آن زمان مستعمره کوفجان بوده و نوشته ناصر خسرو ما را بدان آگاه کرده است، چه بسا شهرهای دیگری از این قبیل بوده اند و از آنها خبری نیست.

کمال قدرت کوفجان در قرن پنجم هجری است. قاوردشاه سلجوقی پس از تسلط بر کرمان برای برقراری آبادانی و امنیت تدبیری برای مخمصه کوفجان اندیشید. در کتاب عقدالعلی ماجرای در آویختن او با کوفجان آمده و شاید تفضیلی که در این باب محمد ابراهیم در تاریخ سلاجقه کرمان دارد نقل از بدایع الازمان افضل کرمانی باشد. محمد ابراهیم گوید: چون قصه ایشان (قوم قفص) بررای ملک قاورد عرض کردند، دانست که بمجاهرت و مکاسرت فساد آن قوم را از زمین عناد برتوان کشید، از روی تدبیر اندیشه کار ایشان پیش گرفت. ملک قاورد منشوری باخلعت نزد زعیم قفص که مرکز آنها گوه بارجان بود فرستاد که فار دو سربیزن تا ساحل عمان به توارزانی داشتیم که من ترکم و هوای گرمسیر مطابق مزاج من نیست. ملک قاورد باحیلت جاسوسی را در لباس اخلاص نزد قوم قفص فرستاد تا از زندگی آنها آگاه گردد و در موقع مقتضی قاورد را برای سرکوبی آنها خبر دهد. این تدبیر بکار افتاد و زعیم قفص سرمست از باده غرور نه خود را کمتر از علی کلویه معاصر معزالدوله میدانست و نه قاورد شاه را برتر از امیر دیلمی و از کار جاسوسی غافل ماند. در شبی که عروسی بزرگی در میان قبایل قفص برپا بود و جمله اکابر و اصاغر حاضر، قاوردشاه با سپاه جرار بر سر آن حرامیان تاخت و یک کودک زنده نماند و جمله اموال و مراکب آن حدود را غنیمت

برد و منشیان ملک قاورد کتب فتوح جبال قفص را عبارات رایقه تصنیف کردند.

توصیف رهنی

در باره زندگی کوفجان رهنی شرح جالبی دارد که یاقوت در معجم البلدان پاره‌ای از آنرا آورده که مضمون آن چنین است: القفص کوهی به کرمان تاحدود دریاست و مردم آن از طایفه ازدین غوث هستند (قفص را یاقوت باسین ضبط کرده و کوید نام غیر عربی است) و در اطراف آن اکراد سکونت دارند و در زمانی که آنها در جزیره العرب بودند دین اعراب را نداشتند. ابتدا بت پرست بودند سپس به پرستش آتش گرویدند و پس از فتح کرمان در زمان عثمان عفان تا با امروز از حاکمی اطاعت نکرده اند و با کسی و داد و پیوند نبسته‌اند و در اماکن کوهستانی آنها نه آتشکده است و نه معبد یهودی و نه خانه نصاری و نه مسجد مسلمانان و اینها مردمی جنگجو هستند و شنیدم که از کوهستان آنها بت‌های فراوان بیرون آمده ولی تحقیق نکردم.... رهنی گوید: از رحم و شفقت که از مزایای انسانی است در این قوم خبری نیست و گذشته از عقل و بیان از هیچ صفت انسانی برخوردار نیستند و با حیوانات تفاوتی ندارند که جائز است انهدام و اعدام آنها زیرا گفته هیچ موعظه و پندی در آنها سودمند نیست. در جمیع حالات طینت فطری خود دارند. سرزمین اصلی آنها ملک ملکه سبا بود که بتدریج به کنار دریا آمدند و به ایران وارد گشتند. نه در زمان جاهلیت و نه بعد از آن دین درستی نداشتند و با وجود این به علی بن ابی طالب ارادت ورزند و این از دیانت نیست تنها او را بزرگ میدانند.

بنابه توصیف بالا قوم کوفج از بدوی‌ترین اقوام جنوبی کرمان بوده‌اند که در مدارج بسیار پائین تمدن قرار می‌گیرند و با بلرچها و باریچی‌ها فرق دارند و اینکه رهنی گوید از سواحل جنوبی خلیج به شمال آمده‌اند دور نیست که کوفجان از تیره‌های دو طرف تنگه هرمز باشند و یا از سواحل جنوبی عربستان در زمانی نامعلوم به شبه جزیره عمان مهاجرت نموده باشند.

توصیف المقدسی

المقدسی توصیفی جالب از زندگی این قوم در بیابان های لوت و دشت کویر دارد، او گوید: هفتاد روز در بیابان بین فارس و خراسان سفر کردم همه چیز را دیدم و همراهها را بیمودم و بیابانها همه خوفناک از وجود قوم قفص بود

که از جبال کرمان سرازیر میشدند و مردمی وحشی و شقی بودند و به کسی گذشت نداشتند و بمال راضی نمیشدند تا صاحب آنرا نکشند، بدین منظور سر بیچارگان را بر زمین نهاده و با سنگ بر آن میکوبیدند تا قالب تهی کند و وقتی علت را پرسیدم گفتند تا شمشیرها کثیف نشود. در کوهها و خفیه گاهها مامن داشتند و بلوچها از آنها شریرتر بودند، عضدالدوله که از آنها گروگان گرفت و بفارس برد و قوفلی که مامور سلطان را بدنبال داشتند از تعدی مصون بودند. آنها صبورترین خلق خدا از جهت گرسنگی و تشنگی بودند و غذای آنها آردی از هسته میوه سدر بود که بدان سد جوع میکردند.

ادعای مسلمانی داشتند ولی رفتار آنها با مسلمین بدتر از کردار رومی و ترک بود. وقتی کسی را به اسارت میبردند بیست فرسنگ و را با پای پیاده و شکم گرسنه میراندند. به ستوران توجهی نداشتند و از مرکب برخوردار نبودند و پیاده میرفتند و گاهی جماز سوار میگشتند.

حکایت دارم از مردی از اهل قران که گرفتار آنها بود. کتابهایی نزد او آوردند و گفتند بخوان، گفت مرا نزد امیر خود برید، بر او کتاب خواندم، گفت مرا از آنچه خوانی خیر ده که در باره قتل و غارت حکم چیست، گفتم سزاوار عذاب الیم در آخرت است، نفسش بند آمد و بزانو افتاد و رنگ باخت و ما را رها کردند. شنیدم ز تجاری که اموالشان بتاراج رفته بود که مردم تاراج مال کسان را بحساب بهره خود از زکوة گذارند.

بهره بلوچان در این غارتگریها جدا از اعمال کوفجان نبوده ولی در باره زندگی آنها در آن زمان نوشته‌ای بدست نیست و ما نمی‌دانیم قومی که در آن زمان در دشت‌های جبال قفص جا داشته‌اند از کجا آمده بودند و عاقبت آنها چه شده و با سکنه فعلی بلوچستان چه پیوستگی داشته‌اند. تا سده ششم هجری موقع هجوم حشم غز از خراسان به کرمان، حکمرانان بیابان همان کوچ و بلوچ بودند ولی غزها با شیوه تازه‌ی جای آنها را گرفته و با بلوچها همگام گشتند و بهر حال کوفجان دیگر یکه ناز دشت لوت نبودند. سرانجام کوفجان بدرستی معلوم نیست. بنا بر نوشته صاحب جغرافیای کرمان تا صدسال پیش طوایفی از آنها در کوهستان سردویه وجود داشتند. معروف است که طایفه مهنی از بقایای کوفجان می‌باشند. که در زمستان به جیرفت و اسفندقه میرفتند. وزیری در جغرافیای خود می‌نویسد این طایفه بواسطه شرارت جبلی از حکام محل صدمه فراوان دیدند و این زمان تقریباً ۷۰۰ خانواده می‌باشند. ریاست و مباشرت پرداخت مالیات با یکنفر از سلسله خودشان بود که در اول سده نوزدهم این شخص فتحعلی خان نامی از آن قبیله بود.

تا اواسط سده ششم هجری در نوشته‌های تاریخی نام خبیص چندان چشم‌گیر نیست، در آثار جغرافیائی سده چهارم مانند سایر شهرهای کرمان اشاره‌ای به شهر خبیص گشته و مطلبی در باره مردم حاشیه لوت جز تاخت و تاز اقوام کوچ و بلوچ بدست نیست.

خبیص سلجوقی

دستجرد

در جنوب غربی شهداد در لابلای مسیل‌ها، آثار مغروبه‌ای در وسعت زیادی میتوان یافت که بعضی بسیار قدیمی و برخی تازه‌تر و مجموع آنها محله دستجرد است. اراضی دستجرد حتی در سالهای اخیر کشت می‌شده و چیزی که در این آثار جالب است بنای خشتی پایداری بشکل دروازه می‌باشد که سیک بنا، زمان سلجوقی را میرساند و با ملاحظه موقع دروازه و وسعت منطقه باید تصور کرد که زمانی شهر خبیص در این محل بوده است ولی درباره زمان تغییر محل شهر هیچ نظر قطعی نمی‌توان داد.

بنا بر ضبط محمدابن ابراهیم، قاوردشاه سلجوقی یکی از دختران خود را به عقد بابازید زاهد در آورد. شمس‌الدین ابوطالب‌زید زاهد که داماد قاوردشاه میشود در خبیص دفن است و مقبره وی معلوم می‌باشد.

مقبره مزبور در داخل شهر خبیص است و بنای موجود از اوائل قاجاریه است ولی در حیاط مقبره بنای دیگری مغروبه از قرن نهم هجری است. اگر روایت محمدابن ابراهیم درست باشد و بابازید در نزدیکی شهر آن زمان بن‌خاک رفته باشد، باید تصور کرد که تا سده ششم هجری محل شهر خبیص در مجاورت قلعه بوده است. تاریخ مرگ بابازید را نمی‌دانیم ولی مسلم اینکه موقع مرگ بابازید شهر خبیص در محل دستجرد نبوده است. زیرا دوری این محل از مقبره بابازید بیش از ۳ کیلومتر میشود.

درباره علت جابجا شدن شهر، باید خرابی ناشی از جریان سیل را مسئول دانست. بررسی وضع مسیل‌های موجود در جنوب و شمال شهر جریان نامنظم و ناثابت آب را در مسیل‌های جنوبی و شمالی میرساند. منطقه زراعی شهداد از هر سو توسط مسیل‌ها طرف تهدید است و زمین آن پوشیده از گل‌ولای است که مسیل‌های

عظیم درازمنه ماقبل تاریخ و تاریخی بجاگذاشته‌اند. مواد گلی خیس شده توسط بادهای سخت شکافته گشته و بصورت قطعات گلی قابل کشت بین‌مسیلها بجا مانده‌اند.

در مواردی مانند محله روموک فرسایش باد تا جایی پیشرفت کرده که زمینهای زراعی قبلی بین مسیلها در بلندی واقع شده و بصورت تپه‌هایی در آمده‌اند. در منطقه دستجرد زمینهای زراعی قدیمی و ریشه ویرانه‌ها چندمتر بالاتر از سطح دشت و کف مسیلها قرار دارند.

نظر به جهات بالا گمان اینکه در اوائل قرن ششم هجری، سیلی عظیم محله قلعه کهنه و محله باغ را خراب کرده است. به تحقیق میزان خرابی را نمی‌توان معلوم کرد ولی استفاده از اراضی مرزوعی در دستجرد سلجوقی بعلت نابودی مزارع در اطراف قلعه کهنه بوده است.

سیل

محله دستجرد جای شهر سلجوقی خبیص است. اراضی آن بواسطه گلو لای رود بسیار حاصلخیز و اگر امروز هم آب فراوان شود محله دستجرد کاشته میشود ولی در تاریخی که باز بدرستی معلوم نیست سیل مهیبی از مسیل‌های خشک جنوبی جاری گشته و شاید این سیل تمام آب مسیل‌های درختگان و جفتان و خرم‌آباد را باین سو کشانده و خبیص سلجوقی را درهم کوفته است. دربخش شمالی مسیل دستجرد در اطراف مسجد مخروطه مجاری سیل گود و در بستر آنها پاره سنگ و قلوه سنگ درشت حاکی از شدت جریان آب است. خبیص سلجوقی عمری دراز نداشته و شاید دو بیست تا سیصدسال دوام نکرده باشد. شدت جریان آب طوری زمین را شکافته که بقایای اراضی زراعی قدیم بصورت پادگانه‌هایی تا ۳ متر بالای بستر مسیلها بجا مانده‌اند جبهه بناهای طرف سیل بکلی روئیده و از بین رفته و در سمت مقابل ریشه بناها را میتوان یافت.

یافتن زمین‌گلی و شسته مرغوب جهت زراعت با ملاحظه وضع مسیلها و ماسه‌ها در اطراف خبیص از شرائط وجود زندگی کشاورزی بوده است، چنانچه هر جا قطعه زمین مناسبی یافت شده و رساندن آب بدان مقدور بوده مزرعه‌ای احداث گشته است. مزرعه کناران در مخروط افکنه چهار فرسخ چنین وضعی را دارد. اراضی دستجرد در امتداد مسیل جفتان قرار دارند و این مسیل در ابتدای دره چهاره فرسخ به مسیل خرم‌آباد نزدیک است. جریان آب در این مسیلها اراضی گلی مرغوبی در محله دستجرد بجا گذاشته بوده و بعد از انهدام خبیص کهنه مردم

بناچار در تفحص برای اراضی مرغوب محله دستجرد را برای سکونت اقامت کرده و در آن قلعه و خانه و باغ بنا کرده و خبیص سلجوقی در جنوب غربی شهداد جای گرفته است .

توصیف اصطخری و المقدسی از خبیص، مربوط به محله خبیص کهنه است ولی شاید بروز سیل تنها مسکن را از بین برده و باغهای خرما با تحمل خسارت در همان مکان پایدار مانده اند.

عنوان خبیص سلجوقی از این جهت گزیده شد که دوره آبادی شهر مصادف با اواخر سلطنت سلجوقیان کرمان و ورود حشم غز است که در آن ایام در زمره وقایع انقافیه خروج امراء کرمان به خراسان یا ورود لشکر خراسان و ترکان غز به کرمان نام خبیص چشم گیر است. خبیص سلجوقی از لحاظ وسعت بزرگتر از شهداد کنونی بوده است و اگر منطقه واقع بین دو دروازه شرقی و غربی را در نظر گیریم درازی شهر به سه کیلومتر میرسد. منطقه وسیع خبیص سلجوقی به سمت شمال قلعه های چفوک راهم شامل بوده است.

از اواخر سلطنت سلجوقیان کرمان در اختلاف بین پسران طغرل شاه و آمدن حشم غز به کرمان خبیص از پایگاه های عمده کرمان سر راه خراسان می شود. بهرامشاه با وجودیکه ولیعهد نبود به کمک مویدالدین ریحان اتابک و وزیر پدر خود به تخت پدر نشست. مویدالدین ریحان بنا بر ضبط محمد بن ابراهیم مردی خیر بود و آثار خیرات او فراوان و در راهها برای نزول قوافل رباطات ساخته و شاید در خبیص هم که سر راه اصلی خراسان بوده است بناهایی نموده باشد. چون کشمکش بین سه برادر یعنی بهرامشاه و ارسلانشاه و توران شاه بالا گرفت و بهرامشاه را تاب مقاومت نبود با مشورت مویدالدین بصوب خراسان رهسپار گردید تا از ملک موید کمک گیرد و بهرامشاه به خبیص رفت و از آنجا روی به خراسان نهاد (۵۶۸ هجری قمری) .

منطقه خبیص در آن زمان اعتبار و اشتهار فراوان داشت و در تقسیمات اداری کرمان گاهی با بزم و نرماشیر جزء گرمسیر بود و زمانی ضمیمه گواشیر محسوب میگشت چنانکه در آغاز تسلط بهرامشاه بر کرمان خبیص و بزم در دست ملک ارسلان شاه ماند و بعد از رجعت بهرامشاه از خراسان دو برادر کرمان را به شش دانگ تقسیم گردند و برد سیر و سیرجان و جیرفت و خبیص و توابع چهار دانگ و بزم مکرانات دو دانگ. (۱)

حشم غز

هجوم حشم غز از خراسان به کرمان سرآغاز يك دوره زندگی جانگداز و رقت بار برای مردم کرمان گردید. حشم غز در سفر اول از راه راور به کوه بنان و زرند آمدند و به باغین رسیدند و پس از شکست لشکر کرمان رو به گرمسیر نهاده و عازم جیرفت شدند (۵۷۵ هجری قمری).

ترکان غزیس از غارت نرماشیر به لوت جنوبی راه یافته و خبیص را گرفتند و طوایف دیگری که از خراسان میرسیدند چون عازم نرماشیر و جیرفت بودند از راه لوت به خبیص وارد شدند، باین صورت شهر خبیص نخستین پایگاه و مرکز طوایف غز در کرمان شد و در این حیص و بیص امیر عمرنهی سیستان برای تصرف کرمان هواء پادشاهی غز سرافتاد و خبیص را بگرفت و در میان غزها شد (۱). در آن تاریخ راه ارتباطی لوت جنوبی بین سیستان و خبیص معمور بود و چون ولایت بم در دست سابق علی بوده لابد امیر نهی از لوت زنگی احمد گذشته و به خبیص آمده است.

ارتباط نزدیک خبیص با خراسان در آنزمان این شهر را مرکز سیاسی نیز نموده بود چنانچه بعد از رفتن اتابک محمد به خراسان نزدیک طغانشاه غزها در صدد جلب رضایت وی برآمدند تا بجای امیر عمرنهی او را امیر خود نمایند و از او دعوت کردند که به کرمان آمده و غزها طوق بندگی وی را گردن نهند و اتابک محمد بسال ۵۷۸ از راه تون بیرون آمد و به خبیص مقام ساخت. حشم غز با استقبال و تعظیم اتابک به خبیص آمدند و او را میان خود بردند و اتابک غزها را موعظه میکرد تا مگر از آنها مردمی صالح و زارع و بی آزار سازد. بعد از دو سال چون اتابک از کار خود ثمر نگرفت غزها را رها کرد و به ریگان رفت و از آنجا رهسپار خبیص گردید.

در آن موقع شهر خبیص مصایب و بلا یای فراوانی را بعلت عبور حشم غز پشت برداشت و در بیم و ورود غارتگران نو روز شماری میکرد. ورود اتابک به خبیص نوید بشارتی برای مردم ستمدیده گردید تا شاید قوام و دوامی در اداره ملک پدید آید. مردم شهر سواره و پیاده با استقبال اتابک شتافتند و اتابک با عزت و

احترام به شهر درآمد. اتابك چندی در خبیص بماند وخواجه جمال گریدی (۱) که مردی کریم بود از بردسیر به رسالت نزد اتابك آمد و او را به عهد و پیمان قدیم مطمئن ساخت و اتابك به بردسیر رفت .

در دوره تسلط غزها بر کرمان راه خراسان به بردسیر شهرتی روزافزون یافت، هر کجا مبداء حرکت در خراسان بود خواه تون و خواه قائنات و طبس برای وصول به کرمان فقط راه بیابانی موجود بود راه مهاباد و طبس به ترشیز بواسطه نزدیکی به کوهبنان و زرنند مورد توجه بود و راه طبس به نایبند و راور و گواشیر بناچار از خبیص میگذشت زیرا گرچه راور راهی مستقیم به گواشیر داشت ولی بواسطه دوری و کوهستانی بودن این راه، قوافل راه خبیص را می-گزیدند، این راه بشرحی که خواهد آمد از آب بید و حوروگزگ به خبیص می رسد و حتی میتوان از خوسف از راه لوت آب گرم به خبیص آمد البته راه لوت بواسطه فقد مرتع و آب برای قوافل بزرگ مناسب نیست .

راه راور به خبیص برای ارتباط با نرماشیر بسیار مناسب بود و قوافلی که از طبس به کوه بنان می رسیدند برای وصول به نرماشیر از کوه بنان به راور رفته و از راور از طریق لوت خبیص و آبادی کشیت به بم و نرماشیر و جیرفت میرفتند، بنا بر این خبیص گذشته از پایگاه مجاور کرمان سر راه بزرگ بم و نرماشیر و جیرفت نیز بود و این راه از طریق چشمه بلوچ آب در لوت زنگی احمد به فهرج و نرماشیر می رسید و غزها آنرا خوب شناخته بودند و چون گواشیر و بم از دید قدرت آنها خارج بود از خراسان از هر راه ممکن به خبیص آمده و به گرمسیر نرماشیر و جیرفت می رفتند. غزها نخست از خراسان به کوه بنان آمدند و در آغاز کار از راه زرنند عازم بردسیر گشتند و چون در این کار توفیقی نیافتند راه خبیص و نرماشیر را در پیش گرفتند .

ملك دنيار

ملك دنيار در سال ۵۸۱ هجری از راه بیابان کوه بنان با جمعی اندك به

۱ - در ذیل صفحه ۱۵۰ سنجرقیان و فنز کتاب محمدابن ابراهیم آقای باستانی نقل از مرقوم اقبال نوشته که گرید درست نیست و این اسم از کزندانز محال طبس است ولی گرید باید همان کسریت باشد که تا طبس سه فرسنگ مصله دارد و از شهرهای بسیار قدیمی و شاید کهن تر از طبس باشد. این محل اول شهر خراسان در عبور از صحرای بزد بوده و اصطخری آنرا کری ضبط کرده است

دیه آریز شد و از آنجا به راور در آمد تا به خبیص رود بر عزم نرماشیر (۱). ملک دینار هم در خروج خود از خراسان به کرمان همان راه نخستین غزها را در پیش داشت و چون مرکز شزها در نرماشیر بود او هم راه خبیص را در پیش گرفت تا به نرماشیر برسد.

چون این خبر به گواشیر رسید جمعی در حدود سیصد نفر از پایتخت به خبیص آمدند تا در آنجا جلوی ملک دنیار را گرفته و مانع پیوستگی او به حشم غز شوند ولی در خبیص جنگی نشد و کرمانیها با وجود تعدادی بیشتر از هفتاد سوار ملک دینار ترسیدند و متعرض وی نگشتند و ملک دینار از خبیص گذشت. خبیص بایستی در آن زمان اعتبار کشاورزی فراوان و بناهایی داشته باشد و اگر باغات خرما و محصول غله آنجا کافی و شافی نبود سپاهیان خراسان و حشم غز بیابانهای لوت را برای وصول بدان نمی‌بیمودند و اگر بناهای شهر درخور اقامت امیران نبود در آنجا لگام بر نمی‌گرفتند و شهر دستجرد سلجوقی بناچار بزرگ و آبرومند بود و حصار بزرگ داشته زیرا در وقایع بعد می‌بینیم که امیر رکن‌الدین عثمان برادر اتابک محمد در خبیص مانده و خبیص را از تعرض غزان ایمن میداشت و ملک دنیار پس از رسیدن به بردسید، گشودن حصار و خندق گواشیر را مشکل دید و روی به خبیص نهاد، امیر رکن‌الدین دوسه روزی شهر را از حمله غزان بر کنار داشت ولی شبانه چند سرهنگ بر دیوار خبیص آمدند و شهر را فرو گرفتند ولی نهب و غارتی نشد و ملک دنیار امیر رکن‌الدین عثمان را با عزت و احترام همراه خود به راور برد.

تصرف خبیص در آغاز کار توفیقی کرامی برای ملک دنیار بود و خواجه جمال گریدی به خدمت ملک دنیار در آمد و شهر زرنند را مقرر خود نمود و در آبادانی آنجا بسیار کوشید و محمدشاه پس از جنگی کوتاه برابر زرنند آنجا را رها کرد و به محاصره راور پرداخت.

در راور دو حصار محکم بود و چند سرهنگ از اتابکان یزد در قلعه بودند یکی از قلاع سهل‌الحرام گشوده شد و از قلعه دوم تیری رها گشت و بصورت ملک دنیار نشست و کمی بعد قلعه تسلیم گردید (۲) و چیزی نگذشت که دارالملک کرمان به تصرف او درآمد (۵۸۳).

محمدشاه سلجوقی که بفارس رفته بود مراجعت کرد و برای بیرون راندن ملک دنیار به قلعه بم درآمد و آنجا را پایگاه نمود و او نیز تصرف پایتخت را از فتح

۱ - محمدابن ابراهیم .

۲ - محمدابن ابراهیم .

خبیص شروع نمود و چند سرهنگ بفرست و خبیص را مسخر کرد. ملك دنيار برای ضبط خبیص عازم آن دیار شد ولی بواسطه قلت علوفه امیر شمس‌الدین تاتار را بر درخبیص گذاشت و خود عازم بم کردید. حصار خبیص در آنزمان محکم و درخور دفاع بود بهمین جهت شمس‌الدین چندی جلوی خبیص معطل ماند. پس از تسلیم شدن بم به ملك دنيار و رفتن محمدشاه، کار بر سرهنگان مدافع خبیص تنگ گردید شهر را بگذاشتند و جان خود بدر بردند و شمس‌الدین تاتار را شهر خبیص مسلم شد.

امارت ملك دنيار در کرمان چندی باعث رفاه و آسایش مردم خبیص شد و بسال ۵۹۱ هجری در گذشت و پسرش فرخشاه جانشین او شد. فرخشاه از اعمال غزها دلی چرکین داشت نامه به خراسان نزد خوارزم نوشت و کمک طلبید ولی خراسانیان موقعی رسیدند که فرخشاه فوت شده بود. بالاخره در سال ۵۹۶ هجری سپاه خراسان به سرداری جمال‌الدین جلال‌الوزاره به نرماشیر آمد و حشم غز را سرکوب کرد و غزها از راه بیابان لوت بسوی خراسان فراری گشتند و ولایت کرمان از شر آنان آسوده شد.

آثار دوره سلجوقی

مسجد

در شمال محله دستجرد در کنار راه متروکی که از شهداد به اندوگرد میرود بنای محقر و مخروطه‌ای باخشت های کوچک و سقف‌های ضربی بظاهر مسجدی را نشان می‌دهد. بنای موجود از دوره سلجوقی نیست و شاید وضع فعلی بنا از دوره صفویه و حتی قاجاریه باشد ولی در حصار مسجد و پایه‌های دیوار بنای قدیمی تری چشم‌گیر است.

در داخل حصار بزرگی که دیوارهای آن از بین رفته بنائی باپی‌های گلی است که در انجاشش اطاق گنبدی شکل چرزهای گلی و سقف خشتی دارند اطاقها توسط چرزها از هم جداست و در اطاق وسطی محرابی روبه مغرب تقریباً سمت قبله است. این مسجد بسیار محقر و در کنار حیاط جانی برای حوض آب داشته است. سقف اطاقها امروز ریخته و کف بنا در حدود یک متر پر شده است ولی بنا نسبتاً سالم و شبیه به مساجد دهات است.

در اطراف مسجد يك محله مسكونی كوچك قديمی بنظر ميرسد ونهرآبی كه از سنگساخته شده و مبداء آن در جنوب است ازكنار مسجد میگذرد و آبیگیری مسجد ازاین نهر بوده است. امتدادنهر به سمت جنوب به محل‌های مغروبه وراضی زراعی قديم می‌رسد. وضع نهر نشان می‌دهد كه آب زیادی از آن جریان نداشته و تعمیرات نهر باید در زمان جدید صورت گرفته باشد و بطوری كه در محل شنیدم در سالهای پرآبی زمینهای دستجرد کاشته می‌شود.

آسیاب

نهر آب را روبه شمال دنبال کنیم. این نهر به چاه‌هایی میرسد و امتداد چاهها خرابه‌ای شبیه به آسیاب است. آسیاب مغروبه در پانصدمتری مسجد است كه در آنجا آثار حوض گود بقطر دومتر و در جلوی آن جای بارخانه آسیا پیدا است. آب ازقناتی وارد حوض آسیاب شده و زیر آسیاب در سفته زیرزمینی مانند چاه جریان یافته و به نهر زراعی می‌رسیده است. از وضع محقر آسیاب پیداست كه بواسطه آب كم، قنات كار زیادی نمی‌نموده است، در شمال آسیاب قنات سابق منطقه دستجرد بخوبی نمایان است كه چاه‌های قنات خیلی نزدیک بهم و در نزدیکی مظهر قنات چاهها سرشكاف گشته و آب در سفته روباز جریان داشته و به نهر زراعی می‌رسیده است. مسجد و آسیاب و قنات و اراضی زراعی منظم به آن با وضع فعلی مربوط به زمانی نزدیک است ولی شاید طرح اصلی بنا مربوط بدوره سلاجقه باشد.

محله مخر و به

محل مسكونی محله دستجرد در حدود پانصد متر در جنوب مسجد بوده است. سیل تمام بناها را منهدم نموده ولی در بعضی جاها هنوز ریشه پی‌های قلعه و حصار و محدوده خانه‌ها بخوبی نمایان است. این محله مسكونی ده كوچکی در كنار شهر بوده و چه بسا بعد از انهدام شهر سلجوقی دوباره مردم در این محل جای گرفته و قنات را دائر کرده باشند. پی‌ها و ریشه‌های سنگی محدوده باغها را معلوم میدارند كه بین باغها كوچه‌های تنگی وجود داشته و وسعت باغها به سمت جنوب زیاد است. در دنباله باغها آثار زمینهای زراعی كرت‌بندی شده است كه برخی از آنها تا زمانی نزدیک زیر كشت بوده‌اند. يك كيلو متر دورتر به سمت جنوب زمین‌های گلی تپه‌ای شكل بین مسیله‌ها زیاد است و معلوم

است که این اراضی گلی زمینهای قابل کشت شهداد سلجوقی بوده‌اند که روی آنها خانه و باغ و زراعت جای مناسبی یافته و شهداد اصلی در آن محله واقع بوده است ولی سیل‌های مهیب و سایش باد بکلی اراضی را ازهم پاشیده و منهدم نموده‌اند بطوریکه زمینهای گلی اصلی دوتاسه‌متر بلندتر از مسیله‌ها و چاله‌های شن گرفته می‌باشند.

دروازه سلجوقی

در بین زمین‌های شکسته و شکافته، بنای مخروبه‌ای بشکل دروازه با بلندی ۱۰ متر دیده می‌شود که در وسط آن ورودیه بزرگی با سقف ضربی و در دو طرف دو جرز بزرگ خشتی وجود داشته که یک جرز از بین‌رفته و در بالای دروازه محل کتیبه‌ای هویدا است که معلوم نیست جای کاشی یا کچ‌بری یا آجر کاری بوده است.

دروازه، اطق‌هائی در دو طرف داشته که بکلی منهدم گشته و حتی دیوار-های اطراف نابود شده‌اند. در بدنه یک جرز پابرجا نیز محل کتیبه مشهود است. سبک بنای خشتی دروازه با کتیبه کنار و بالای در، زمان سلجوقی را میرساند و بواسطه بزرگی بنا باید در این محل جای معتبری بوده باشد. این بنا شاید خرابه مسجد بزرگی از زمان سلاجقه بوده و بهر حال اظهار نظر قطعی نمی‌توان نمود. در اطراف این خرابه سیل بکلی اراضی را زیرورو کرده و شکافته و آثار مسکونی نابود گشته‌اند.

در مشرق دروازه بفاصله پانصد متر یک بنای مخروبه خشتی دیگر در تپه-های گلی جامانده دیده می‌شود. این بنا روی بلندی از آسیب‌سیل اندکی مصون مانده است. یک جرز خشتی بزرگ و قطور و در کنار آن اطاق بزرگی با سقف ضربی لوله‌ای است که پیداست اطاق در طبقه زیر بوده و روی آن بنای دیگری وجود داشته که نابود گشته است. در جلوی این بنا با وجود فشار سیل سنگ-های درشتی پی بنای دیوار قلعه را نشان می‌دهند که این پی‌ها خیابان‌عریضی را که به قلعه می‌رسیده محدود می‌نمایند.

دورتر به سمت مغرب آثار کمی از دیوار و بنای مخروبه بجاست که وسعت قابل ملاحظه خبیص را در دوره سلجوقی معلوم می‌دارند که محدوده شهر توسط حصار محفوظ بوده است. در جنوب غربی این محل اراضی وسیعی از آبرفتهای گلی زمینهای زراعی شهداد سلجوقی بوده‌اند.

وقایعی که ضمن حکومت سلجوقیان و غز در خبیص روی داده و اهمیت سیاسی شهر خبیص بواسطه موقع جغرافیائی سر راه خراسان و نرماشیر و سیستان مربوط به خبیص محله دستجرد است که بظاهر قلعه مستحکمی نداشته و فقط حصاری بزرگ شهر را حفظ میکرده است. اشتهار خبیص در منطقه خراسان چشمگیر بوده است و شاید بسیاری از نامهای جغرافیائی مربوط به خبیص که در حاشیه شمالی لوت موجود است که از جمله گذار خبیص و حوض خبیص و غیره باشند در دوران حکومت سلاجقه در کرمان نامگذاری شده‌اند.

